

تجربه

چشمانی که صبح را نمی بینند

امین میری ـ کارگردان تئاتر

● هنگامی که برای اجرا و نمایش شلتر مشغول تحقیق بودم، به چند نکته پی بردم و دریافتم برای نگهداری بی‌خانمان‌ها سطح شهر تهران سه نوع شیوه وجود دارد؛ اول گرمخانه که فقط شب‌ها در آنها این افراد نگهداری می‌شوند و در آن غذای گرم هست و حمام هم احتمالا خواهند داشت و نوع دوم، شلتر است که همان امکانات گرمخانه را دارد اما علاوه بر آن، در آنها آموزش‌های لازم به افراد بی‌خانمان داده خواهد شد و حتی در اختیارشان سرنگ یک‌بارمصرف و دیگر چیزهای لازم و ضروری (پنبه، الکل و...) قرار خواهد گرفت و سوسمین شیوه نیز دی‌آی‌سی است که محل گذری است و در آن فقط صبح جای و ظهر ناهار می‌دهند. شلترها پنج بعد از ظهر باز می‌شوند و تا هشت یا ۹ صبح از این افراد نگهداری می‌کنند، البته من در جایی شلتری دیدم که ساعت پنج و شش به این بی‌خانمان‌ها می‌گویند بیرون بروند تا ساعت هشت که دوباره برای دادن جای و صبحانه در را به رویشان می‌گشایند. همه اینها خصوصی‌اند که مجوز خود را از بهزیستی می‌گیرند و برای اداره آنجا کمک هزینه‌های خود را از بهزیستی تأمین می‌کنند و برخی هم با کمک‌های مردمی اداره می‌شوند. البته شهرداری‌ها نیز گرمخانه دارند.
ناگفته نماند این وسط نیز پول‌خوری‌هایی هم می‌شود و درآمد حاصل از کمک‌های مردمی بی‌آنکه مطابق با خدمات پیش‌بینی‌شده باشد، با حداقل خدمات مسیر پول‌خوری را برای برخی از صاحبان این گرمخانه‌ها ممکن می‌کند. این بی‌خانمان‌ها اکثرا ایرانی‌اند و ساکنان تهران یا دیگر شهرهای کشورمان هستند. من که با بی‌خانمان‌های افغانستانی یا پاکستانی مواجه نشدم؛ در این یک سال و نیمی که برای تولید نمایش شلتر مدام در حال تحقیق و رفت‌وآمد به چنین مکان‌هایی بودم، پاکستانی‌ها جاهای مخصوص به خود دارند و نیازی به این گرمخانه‌ها ندارند.
بیش از ۵۰ درصد افراد بی‌خانمان ایرانی دارای مدرک تحصیلی دیپلم به بالا هستند و البته تعداد مردها خیلی بیشتر از زن‌ها است و شاید در حدود صد درصد اینها معتاد به مواد مختلف باشند. حتی زن‌هایی هستند که شب‌ها شیشه مصرف می‌کنند که بیدار بمانند و در تاریکی شب مورد تعرض واقع نشوند.
شاید مهم‌ترین مشکل آنها بی‌هویتی‌شان باشد چون از شناسنامه برخوردار نیستند و برای اینکه بتوانند شناسنامه بگیرند، خانواده‌هایشان حاضر به همکاری با آنها برای دادن گواهی در ثبت اسناد نیستند و همین خود دلیلی می‌شود که از یارانه هم محروم شوند.
همچنین به‌سختی به بیمارستان‌ها ورود پیدا می‌کنند و با آنکه بیماری‌های گوناگون دارند اما کمتر درمان می‌شوند چون پذیرشی برای آنها صورت نمی‌گیرد بنابراین باید خیلی زود مشکل هویتی اینها حل‌وفصل شود.
حتی اورژانس هم کمتر به سراغ این افراد می‌رود ...
در زمانی که ما نمایش شلتر را اجرا می‌کردیم آقای قاضی‌زاده، وزیر سابق بهداشت، به ما گفت می‌خواهد برای بی‌خانمان‌های تهران یک بیمارستان اختصاصی در اطراف میدان شوش بسازد که گویا با مداخله شهرداری که خود را مسئول نگهداری آنها می‌داند، چنین اجازه‌ای داده نشد و البته خودشان هم هنوز فکری برای این مسئله نکرده‌اند.

در بین این گرمخانه‌ها شاید «خانه خورشید» با

مدیریت خانم دکتر ارشد سالم‌ترین، بی‌حاشیه‌ترین

و درست‌ترین مدیریت ممکن را برای دادن خدمات

به بی‌خانمان‌ها مد نظر قرار داده باشد. در کل نیز

به نسبت جمعیت ۲۰،۳۰هزارنفر بی‌خانمان‌ها در

سطح شهر تهران تعداد این گرمخانه‌ها بسیار کم

است و به همه این افراد نمی‌توانند سرویس‌دهی

کنند. البته این آمار مربوط به سال‌های ۹۴ و ۹۵ است

و شاید در این سال‌ها به دلیل گرانی‌ها و تورم‌ها بر

تعداد بی‌خانمان‌ها افزوده شده باشد.

همچنین نزدیک به انتخابات از طرف مراکز دولتی

این افراد را جمع‌آوری و در سوله‌هایی چند ماه

نگهداری و ساماندهی می‌کنند که در آنجا همچنان

مصرف مواد آزاد است و باز دوباره اینها در سطح

شهر پراکنده می‌شوند و انگار نه انگار باید اینها از

این حالت بیرون آورده شود. در این مراکز متادون به

جای مواد مخدر در اختیارشان قرار می‌گیرد که به‌نظر

ترک‌کردنش سخت‌تر از خود مواد باشد و عوارضی نیز

برای کلیه و کبد خواهد داشت. علاوه بر اینها، مردم

وان‌چی‌واهایی هم هستند که به طور پراکنده و هر

از گاهی در پارک‌ها در برخی از شب‌ها برای این افراد

غذای گرم یا پتو و دیگر نیازشان را پخش می‌کنند.

همچنین در شلترها به دلیل زدن خاموشی و دیگر

بگروبیندهای رایج برخی از این افراد تمایلی به رفتن

به آنجا نشان نمی‌دهند و ترجیح می‌دهند در خود

شهر جاهایی را برای سربزه و گرم‌شدن در شب‌های

سرد پیدا کنند. به هر روی، در بین اینها فوتی‌هایی

هم هر شب هست که فردایش شهرداری آنها را

جمع‌آوری و خاکسپاری می‌کند. در این مدت دانستم

ما فقط معضل مواد مخدر نداریم، بلکه معضل ترک

این آدم‌ها هست. این افراد گاهی ترک می‌کنند و این

ترک‌کردن برای مراکز نگهداری می‌تواند سودآوری

هم داشته باشد اما دوباره شروع به مصرف مواد

می‌کنند و انگار این چرخه معیوب تکرارشونده است و

دستانی نباید درصدد تا بد اینها را در این وضعیت

تیره‌وتار قرار دهند و از مات‌شدگی این موجودات

بیچاره نهایت سوءاستفاده‌ها را ببرند. به هر تقدیر،

باید برای اینها تدبیرهای سازنده‌ای گرفته شود و در

یک فرایند درست و درمان بشود اینها را از این حالت

ویرانی بیرون آورد.

شترت روزنامه

دوشنبه ۲۰ آبان ۱۳۹۸ • ۱۳ ربیع‌الاول ۱۴۴۱ • ۱۱ نوامبر ۲۰۱۹ • سال هفدهم • شماره ۳۵۶۸ • ۱۶ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۱:۴۸ • اذان مغرب ۱۷:۲۰ • اذان صبح فردا ۵:۱۰ • طلوع آفتاب ۶:۳۷

روزنامه‌فرو

کارتون خواب

جان توماشوف



تجربه دیگران

کارت پرواز به مریخ

هفته پیش یک فرصت ماندگارشدن در جهان به پایان رسید. قرار است در سال ۲۰۲۰ سفینه‌ای روانه مریخ شود. ناسا از مردم خواسته است هرکسی که دوست دارد می‌تواند نام و نام خانوادگی‌اش را ارسال کند. قرار است این نام‌ها در تراشه کوچکی که در یک محفظه شیشه‌ای قرار می‌گیرد، روانه این مأموریت شوند. ابتدا قرار بود ۳۰ سپتامبر آخرین فرصت برای ثبت‌نام در سبایتی باشد که برای این منظور از سوی ناسا معرفی شده است. اما این فرصت یک هفته هم تمدید شد و در نهایت نیز بیش از ۱۰ میلیون و ۵۰۰ نفر از این فرصت استفاده کرده و نام خود را ارسال کردند.

در گزارشی که طاریق مالیک برای ناسا تهیه کرده است، از برد پیت نیز نام برده که پس از بازی در نقش یک فضانورد نامش در فهرست کسانی که به مریخ ارسال می‌شود، قرار گرفته است.

برد پیت، حدود یک ماه پیش و در آستانه اکران فیلم جدیدش، «به سوی ستارگان» (Ad Astra) با یکی از فضانوردان ایستگاه بین‌المللی فضایی هم گفت‌وگو کرد. او از طریق خط ارتباط تصویری با «نیک هاگ» آمریکایی تماس گرفت. فضانوردان ایستگاه بین‌المللی فضایی قبل‌تر موفق به تماشای «به سوی ستارگان» شده بودند. در بخش‌های مختلف فیلم از صحنه‌های واقعی ماه و مریخ که متعلق به ناسا بوده، استفاده شده است. پیت در دیداری که از ناسا داشت، اسمش را برای ناسا ارسال و ثبت کرد و کارت پرواز به ماریخ را دریافت کرد.

برد پیت با جنیفر تروسیر، مهندس سیستم پروژه مریخ ۲۰۲۰ نیز دیدار داشته است. ناسا جمع‌آوری نام برای مریخ‌نورد جدید را از خرداد آغاز کرده است. همه این نام‌ها روی تراشه‌ای بر مریخ‌نورد ضمیمه می‌شود و تمام کسانی که نام خود را ارسال کرده‌اند، یک کارت پرواز دریافت کرده‌اند

بابک زمانی
رئیس انجمن سکنه مغزی

چند شب پیش یکی از وزرای سابق بهداشت که اکنون هم موقعیت برجسته‌ای در یکی از مهم‌ترین مراکز تصمیم‌سازی کشور دارند، با گشاده‌دستی بی‌نظیری مهم‌ترین اسرار بحران سلامت کشور را برملا کردند! ایشان که خود جراح برجسته قلب هستند و سال‌هاست به خدمات مهم‌تری اشتغال دارند، فاش کردند که در کشور ما از قبل از وزارت ایشان و تاکنون به پزشکان شامل خود ایشان «پول» پرداخت می‌شود؛ در بسیاری موارد «پول زیاد» و گاه حتی «پول مفت»! و اشاره‌ای نکردند که این پول با «دستمزد» چه تناسبی دارد و اصلا آیا تعریف درستی از «دستمزد» پزشکان وجود دارد یا خیر؟

فارغ از اینکه پول «کم» پرداخت شود یا «زیاد»، همین نگرش به‌خودی‌خود نشانه‌ای است آشکار

از مشکلات سیستمی که توان محاسبه دستمزد را لاقل در یکی از اساسی‌ترین خدمات خود ندارد یا از دست داده است. سیستمی که نقش نظام پرداخت در کیفیت خدمات و حتی محصولات را نمی‌شناسد یا باور نکرده است، اجزا متشکله هر

خدمت را تعیین نکرده و اساسا به مسائل پیچیده اجتماعی امروز با نگاهی پیشاقتصادی نصایح اخلاقی اقتصاد و قوانین پیچ‌درپیچ و اهرم‌های نظارتی و معادلات تعیین‌کننده آن مربوط به رشد اجتماعی خاصی است که دیگر نمی‌توان مثل یک مزرعه برده‌دارانه -که هنوز مفاهیمی چون کالا، ارزش‌افزوده و دستمزد در آن ظهور نکرده- پول در میان برده‌ها تقسیم کرد تا زنده باشند و کار کنند.

در چنین جامعه‌ای که می‌توان آن را پیشاقتصادی خواند، دستمزد اساسا معنایی ندارد. «دستمزد» چیزی نیست که در یک اقتصاد آزاد به‌راحتی و خلق‌الساعه تعیین شود. عوامل متعددی از ارزش‌افزوده گرفته تا صعوبت و میزان تخصصی‌بودن کار در تعیین آن نقش دارند. به‌علاوه هیچ‌گاه از عوامل بیرونی نظیر عرضه و تقاضا هم به‌تمامی‌گریزی نیست. آقای وزیر فاش کردند که کلا چنین فرایندهایی حداقل در کار سلامت در کشور ما وجود ندارد؛ در دوران وزارت هم ایشان به‌عنوان بالاترین مقام سلامت اگر به این محوری‌ترین و جوهری‌ترین کار اهتمام نورزیده‌اند معلوم نیست به چه کاری اشتغال داشته‌اند؟

راستی اگر چنین مسائلی را اصلاح نمی‌کردند

آکادمی

پول یا دستمزد؟

به دنبال کدام اصلاحات بوده‌اند؟ راست است در زمان جنگ و در اوضاع اضطراری اقتصاد را تعطیل می‌کنند؛ به مردم کوپن و جیره می‌دهند، نه دستمزد، تا اوضاع آرام شود، اما باید پرسید این اوضاع اضطراری تا چه وقت و به کدام دلیل است؟ تائیا این چگونه وضعیت اضطراری‌ای است که خود مسئولان هر روز میلیاردها دلار سوءاستفاده و حیف‌ومیل را از جناح‌های دیگر افشا می‌کنند. باید گفت در سیستم‌های اجتماعی‌ای که دولت بخش مهمی از هزینه‌های شهروندان را می‌پردازد هم به پزشکان و پرستاران و سایر مشاغل «پول» پرداخت نمی‌شود بلکه برای حفظ کیفیت سلامت در آنجا هم به همه مردم «دستمزد» پرداخت می‌شود؛ دستمزدی که در یک فرایند پیچیده شامل عوامل برشمرده تعیین می‌شود، اما پرداخت آن را دولت تقبل می‌کند.

آقای وزیر سابق محترم ممکن است ادعا کنند مقصودشان از «پول» همان دستمزد بوده، بنابراین منطقی است درخواست کنیم مبنای علمی محاسبه دستمزد پزشکان را که واحد پایه آن یک وزنیت ساده است، اعلام و منتشر کنند و بفرمایند بر اساس کدام محاسبه اقتصادی این واحد پایه خدمات پزشکی پایین‌ترین رتبه در دنیا را به خود اختصاص داده است؟ بفرمایند که

چرا در سایر کشورها وزیران و معاونان قوه‌ها قادر نیستند به جای پرداخت دستمزد نصایح اخلاقی ارائه دهند و تُرّهات پوپولیستی بیان کنند؟ اینها هیچ، راستی آیا قادر به درک این مسئله ساده اقتصادی هم نیستند که بسیاری از آن «پول»‌های زیادی که به پزشکان داده می‌شود یا در سیستم سلامت هدر می‌رود و بسیاری از درآمدهای بالای پزشکان ریشه‌اش در همین وزنیت ارزان و بی‌نظارت است؟ نخیر درست گفتند مقصود همان «پول» بوده است که به دستور رئیس و معاون می‌توان آن را «کم» و «زیاد» کرد. یک نفر هم ممکن است اراده کند پول «مفت» بدهد!

بله اهمیت آنچه چند شب پیش آشکار شد بیش از همه اینهاست؛ معلوم شد سال‌ها کار در بالاترین مناصب هم با تمام هزینه‌هایی که کشور به‌دلیل ندانم‌کاری‌ها به هدر داده قادر نبوده حتی به شکل «طرح کاد» بسیاری از مسئولان ما با مسائل پایه‌ای اقتصاد و جامعه‌شناسی آشنا کند. آن هم مناصبی که داشتن با نداشتن بیش از اجتماعی و تاریخی تأثیری با تصاعد هندسی بر کارایی جامعه تحت مسئولیت‌شان می‌گذارد. بدتر آنکه هنوز هم برخی از همین ذهنیت‌ها در حال اتخاذ مهم‌ترین تصمیمات هستند.

قصه‌های شهر

چه می‌شود، اگر بشود!

از روی حیوان‌دوستی به خانه نیاورده‌ام، بلکه دقیقا به‌دلیل انسان‌دوستی با ورودشان به داخل خانه‌ام موافقت کرده‌ام؛ به‌دلیل دوست‌داشتن دو انسان با جایگاه همسر و دختر که از همان دسته آدم‌هایی هستند که با دیدن هر جانور چارپای‌ی ذوق می‌کنند و دست نوازش به سرشان می‌کشند و نگران مرگ هر بچه‌گربه‌ای در کوچه و خیابان هستند. با این حساب، من به حیوان‌دوستی آنها احترام گذاشته‌ام و وجود دو گربه را در منزل با همه تبعاتش پذیرفته‌ام و آنها هم به انسان‌دوستی من احترام گذاشته‌اند و به همین دو جاندار رضایت داده‌اند و خانه را به باغ‌وحش تبدیل نفر کرده‌اند. حالا چندین سال است که من و همسر و دخترم و دو گربه با خوشی و آرامش در کنار هم زندگی می‌کنیم؛ نه من وقتی آنها گربه‌ها را در بغل می‌چلاند به آنها می‌گویم مگر گربه فک‌وفامیلشان است، نه آنها برایم یادداشت می‌گذارند که تو که گربه نمی‌چلانی قلب سنگ داری و چیزی از محبت نمی‌فهمی. نه من برای آنها خط‌ونشان می‌کشم که با وجود کودکان گرسنه در افریقا چرا باید پول سیرکردن شکم این گربه‌ها را بدهیم، نه آنها مرا تمسخر می‌کنند که تو اگر یک نویسنده حساس بودی یک عکس گربه‌به‌بغل داخل صفحه شبکه مجازی‌ات داشتی.

خواستم پایان مطلب را با چندجمله‌قصار در باب احترام به یکدیگر و درکنارش، حفظ حرمت‌ها به پایان ببرم، دیدم در و دیوار شهر پر از این جمله‌هاست و البته در دیوار فضای مجازی‌اش پر از جملات دیگر و زندگی واقعی‌مان پر از زدوخورد، بهتر دیدم بگویم ما امتحان کردیم، شما هم امتحان کنید، شاید بشود.



شهر و آبگینه

علیرضا امیرحاجبی

● چهره شهرها با گذر زمان تغییر می‌کند. چه در ۲۴ ساعت شبانه‌روز و چه ماه و سال‌هایی که می‌گذرند و به عمر شهر می‌افزایند و شهر را تغییر می‌دهند. این گزاره را به عنوان مقدمه در ابتدای یادداشت می‌نویسم تا جهت بحث برابم مشخص شود؛ زمان در شهر و شهر در زمان. اکنون می‌توان با نگاهی به گذشته و حال به سمت آینده‌ای نگریست که برای ابرشهری مانند تهران بسیار مهم است.

هنوز به‌طور دقیق مشخص نیست که چه عواملی باعث تخریب و ناپیدی رُبع رشیدی شده است. رُبع رشیدی یک شهر آرمانی بود در جوار تبریز که به فرمان خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر ارجمند غازان‌خان تأسیس شد.

یک شهرک مدرن (در زمان خودش مدرن) که می‌توانست الگویی برای شهرهای دیگر ایران باشد. فقط به همین نکات اکتفا می‌کنم که: ربع رشیدی یکی از کامل‌ترین سامانه‌های آبرسانی شهری را داشت. سامانه منظمی از لوله‌کشی‌های دقیق که تمامی منازل، نهادهای علمی و مذهبی، بازار و نیز باغات را پوشش می‌داد. طراحی سامانه به شکلی بود که حداقل هدررفت آب را در پی داشته است؛ همچنین نظام هوشمندانه جمع‌آوری پسماند و بازیافت آن در باغات حومه. این مربوط به زمانی است که نه بحران‌های زیست‌محیطی گریبان ما را گرفته بود نه به‌طور کل مفاهیمی چون محیط زیست وجود خارجی داشته است. اما آنچنان که به زمان حال یک شهر می‌نگریم، باید به آینده آن نیز نگریست. (کار ما ایرانیان همواره یک اما دارد) این شاید بخشی از ضعف ربع رشیدی بود. تخریب کلی و سراسری آن هر دلیلی داشته باشد، عدم آینده‌نگری واسطه‌ای بود بین شهر و عوامل تخریب کلی و ناپیدی آن.



زمان دشمن شهر است و هیچ دستی نمی‌تواند آن را از شهر دور کند. اگر تنها به امروز یک شهر بیندیشیم آینده آن را در دست زمان داده‌ایم و زمان خود می‌داند چه بلایی بر سر شهر بیاورد. گذشته شهرها می‌تواند یک راهنمای منطقی و علمی جهت پایداری آن باشد. من هیچ نشانه‌ای از آینده‌نگری در شهر تهران و سایر شهرهای مشابه ندیده‌ام. شاید این فقدان به فرهنگ، اعتقادات اجتماعی و هستی‌شناختی ما ایرانیان بازمی‌گردد که می‌گوییم: چو فردا شود فکر فردا کنیم.

هرگاه به شهر در زمان می‌اندیشیم بی‌درنگ تمایلی نوستالژیک سراغمان می‌آید از آنچه بوده و دیگر نیست. این تمایلات در ذهن ماست و نه در کالبد شهری که در معرض گذر زمان است، فکرکردن به آنچه بوده فقط یک نتیجه مثبت دارد و آن طرح چند پرسش اساسی است؛ چرا آنچه بوده دیگر نیست؟ چگونه آنچه بوده ویران و نابود شده است؟

پاسخ به این سؤالات تا حدودی می‌تواند مقدمه طرحی آینده‌نگرانه در زمینه پایداری شهری مانند تهران باشد.

نکته مهم دیگر در زمینه پایداری شهری نسبت بین شهر و شهروندان است. این نسبت هم فیزیکی و مادی است و هم عاطفی و احساسی. اگر تناسب شهری - انسانی در ابرشهری مانند تهران رعایت می‌شد، بسیاری از بحران‌هایی را که امروز گرفتار آن هستیم، نداشتیم. شهر تنها مکانی برای اسکان دادن چند صد هزار یا چند میلیون انسان نیست بلکه انسان در شهر نام و تعریفی دیگر می‌یابد: «شهروند». حقوق شهروند در شهر بسیار است که در آینده به آن خواهیم پرداخت.

اما ذکر این نکته در زمینه آینده‌نگری شهری اهمیت فراوان دارد که هرچقدر شهر بیشتر در خدمت شهروندان باشد و حضور آنها دست‌کم گرفته نشود، پایداری شهر تضمین‌شدتر خواهد بود. افزایش جمعیت ابرشهرهای جهان از جمله تهران این تناسب را کاملاً بر هم می‌زند و شهروند دوباره به انسان ساکن در یک مجموعه اجتماعی تبدیل می‌شود.

کمبود منابع خود تبدیل به بحران می‌شود، سه سرمایه اصلی هر شهر یعنی آب، خاک و هوا مدیریت شهری و شهروندان را به چالش می‌کشد. هر سه این عناصر بنیادین به دلیل رعایت‌نشدن نسبت‌های شهر با شهروندان دچار مشکل شده‌اند. مدیریت‌های شهری می‌آیند و می‌روند و برای اثبات و نمایش کارآمدی خود دست به اقداماتی کوتاه‌مدت می‌زنند که در بلندمدت خاکستری است پاشیده بر چشم شهروندان.